

پی نکته‌هایی بر

«جامعه‌شناسی خودمانی»

حسن نراقی



نشرا اختران

فهرست

۷ به عنوان «مقدمه»
۱۱ فصل اول: مقاله‌ها
۱۳ کتاب و کتاب‌نخوانی ایرانی
۲۰ بررسی فرهنگ اعتراض
۲۹ «شجاعت اخلاقی» ما ایرانی‌ها
۴۱ بازنگری معیارها
۵۱ «تضادهای طبقاتی» در ایران
۶۱ ما و شوق «ویرانگری»
۷۲ جزم‌اندیشی یا «دگماتیسم» ما
۸۱ ما و سراب دموکراسی
۹۹ پا به پای داستان‌اعتیاد
۱۱۰ «انفجار جمعیت» و راه‌کارهای مقابله با آن
۱۱۷ باحاشا کردن که درست نمی‌شود!
۱۲۵ و باز هم داستان تکراری «مهاجرین»
۱۳۵ فصل دوم: مصاحبه‌ها
۱۳۶ انتقاد خیلی سخت مورد پذیرش قرار می‌گیرد
۱۴۵ موج خودانتقادی!
۱۴۹ از کجا آغاز کنیم
۱۴۹ گفت وگو با حسن نراقی
۱۶۷ قول می‌دهم که در هیچ انقلاب دیگری شرکت
۱۶۷ نخواهم کرد

تقدیم به آموزگار همیشگی ام
جناب آقای سید رضا صدر
به پاس آموزه‌های ارزشمندش

به عنوان «مقدمه»

اعتراف می‌کنم روزی که «جامعه‌شناسی خودمانی» را پاک‌نویس شده تحویل ناشر دادم، به تنها موردی که فکر نمی‌کردم این بود که دفعات چاپ کتاب به ارقام دورقمی برسد... من نه حرفه‌ی اصلی‌ام نویسندگی بود و نه تخصص‌ام بررسی مسائل اجتماعی، ... و نه مهم‌تر از همه اسرار مگویی را فاش کرده بودم. ولی از کتاب استقبال شد. چرا؟ و سؤال اصلی برای خودم هم همین شد که واقعاً چرا؟ تا این که بالاخره تأمل در این پرسش به پیدایی پاسخی نسبی انجامید که حالا شما به عنوان مقدمه در دست مطالعه دارید. حالا اگر همین پاسخ را هم شما ناکافی دیدید همتی بکنید و نظر خودتان را در دو سه سطر برایم بنویسید. بدون شک مدیون‌تان خواهم شد. و اما پاسخ:

طبق روال همیشگی‌ام کوتاه می‌کنم و خلاصه می‌گویم، به نظر من مهم‌ترین دلیل موفقیت کتاب «سخن دل» بودن پیام بود که لاجرم باید «بر دل» می‌نشست. ببینید، من هم مثل تعداد اندکی از شما عزیزان در طول زندگی‌ام کم و بیش دروغ‌هایی گفته‌ام. حالا کم یا زیادش بماند؛ مسئولیت‌اش را خودم می‌پذیرم، اما قطعاً می‌دانم که «قدیس» نیستم. سوای این توضیح صادقانه که ادا کردم، بدانید که در تمامی طول نوشتن «جامعه‌شناسی خودمانی» تمام کوشش‌ام را به کار بردم تا کوچک‌ترین انحرافی از باورهایم، حالا چه اجتماعی و چه فکری، نداشته باشم. پس، اگر حتی نیشی هم در این راه زده‌ام، اطمینان داشته باشید این نیش را نه از بهر کین و به قصد دل‌خنکی خودم و یا دلخوشی خواننده‌ام، بلکه بیش‌تر با امید به این که این نیش بتواند در حد سوزشی که هر تزریق آمپولی برای

بهبود بیمار ایجاد می‌کند مفید فایده باشد؛ همین و همین، و نه چیز دیگر. چه اگر من و شما قصد اصلاحی داریم، قصد علاجی داریم، باید بیماری و میکروب آن را هدف بگیریم و نه خود بیمار را.

سوی این موضوع، نکته‌ی بعدی این بود که من در تمامی کتاب مطلب تازه‌ای را نگفته بودم که خواننده قبلاً به‌گوشش نخورده باشد و یا آن را نداند و با آن بیگانه باشد. من فقط تصاویر قطعه قطعه شده‌ی اجتماعی را درست مثل بازی «پازل» به‌گونه‌ای پهلوی هم قرار دادم که تصور کلی بتواند خودش را راحت‌تر نشان بدهد. کتاب من تنها یک انسجام فکری و یا یک تبلور مکتوب قابل ارائه برای خواننده‌ام فراهم کرد تا با خود بیندیشد: که ملت عزیز ما علی‌رغم تجاربی که به‌ویژه در این یکصد و خرده‌ای سال، با پرداخت هزینه‌ای این چنین سنگین، کسب کرده است چرا امروزه اش چنین است؟ شوخی نیست! دو انقلاب بزرگ، دو کودتای سرنوشت‌ساز، دو جنگ بزرگ بین‌الملل، نهضت ملی شدن صنعت نفت، هشت سال دفاع و جنگ ویرانگر با صدام متجاوز، تجربیات ولو کوتاه دموکراسی، قیام‌های احساسی ولی پاک اکثراً بی‌نتیجه، و...؛ این رویدادها از نظر تأثیرگذاری، کم و کوچک نبودند. هرکدام‌شان می‌توانست برای رهایی ملتی کافی باشد. پس چرا این ما، «مای ایرانی»، که به‌درستی هم مدعی هستیم وقتی شروع به طرح چنین خواسته‌هایی کردیم که لااقل در دنیای دور و برمان آثاری از این صحبت‌ها نبود، امروزه با مشکلاتی دست‌به‌گریبانیم که نباید باشیم؟ چرا؟ فکر می‌کنم خواننده قبل از این که حتی کتاب من چاپ شده باشد خودش، از مدت‌ها قبل با طرح این‌گونه سوآل‌ها به نوعی «جامعه‌شناسی خودمانی» مورد نظر، حالا با هر اسم دیگری، رسیده، و آن را توی ذهنش مجسم کرده و به این نکته پی برده بوده که بالاخره سوی تمامی دلایل به‌جا و یا نابه‌جا که تا به حال برای عقب‌ماندگی جامعه‌اش به رخش

کشیده‌اند، یک کمی هم علت دردش را باید در درون خود و جامعه‌اش جستجو کند. و الا اگر به این نقطه نمی‌رسید که استقبالی نمی‌کرد.

در جای جای کتابم و شاید هم به تکرار، برای آن عده‌ی به‌خصوص و امیدوارانه اندک، که مخاطب‌ام بودند، بسیار ساده و دوستانه عرض کرده بودم، عده‌ای (حالا به درصدهش کاری نداشته باشید) دروغ می‌گویند، تظاهر می‌کنند، تملق می‌گویند، قهرمان پرستی بی‌مورد می‌کنند و بدتر از همه به حقوق دیگران تجاوز می‌کنند، یعنی در شعله‌ور کردن جهنمی که قبل از همه خودشان را می‌سوزاند کوشش می‌کنند. من به این نتیجه‌ی قطعی رسیده بودم که این‌ها دردهای کهنه و مزمن جامعه‌ی ماست که باید درمان شوند و ضمن اعلام مکرر بی‌ادعایی‌ام در مورد درمان، به ذهنم رسیده بود که بگویم برای از بین بردن این چنین دردهایی فقط یک راه، یا لااقل یکی از مهم‌ترین راه‌هایی که، می‌شناسم این است که باید دروغ نگفت و با دروغ‌گویی مبارزه کرد، همین و همین؛ و به همین راحتی. اگر دروغ‌نگوییم، تظاهر بی‌مورد هم از بین می‌رود؛ پنهانکاری و دزدی و ارتشا هم از بین می‌رود؛ تملق هم از بین می‌رود. اگر تملق از بین رفت، دیگر این جور توی سرما و گرما کارمند خدای ناکرده متملق مجبور نمی‌شود برای شرکت در ختم مادرزن رئیس اداره‌اش که از صمیم قلب می‌خواهد سر به تنش نباشد، از وقت زن و بچه‌ی خودش بزند و به‌شکل مسخره‌ای قیافه‌ی عزادار به خود بگیرد. مسائل اجتماعی به‌صورت باورنکردنی به هم وابسته‌اند. برای حل آن‌ها هرگز و به‌صورت مشخص نمی‌شود گفت که از این نقطه باید شروع کرد. از هرکجا که شروع بشود خوب است. بگذریم. با استقبال از «جامعه‌شناسی خودمانی»، ملت، این هستی بزرگ، که هزاران سال است توانسته به نام ملت کهنسال ایرانی، حالا به هر طریقی که بوده، خودش را زنده نگه دارد (خود این زنده ماندن را دست‌کم نگیرید) نشان داد که درد را شناخته است. شاهد